

نگاهی به سبک شعر و طرز گویندگی پروین

فتح الله عباسی

بهین نوباوه‌ی آن شاه‌وش، شهزاده‌ی والا

مسلسل مو، ملایک خو، بهشتی رو، هلاکو خان

کنونش گرچه اختر بین خردمند سریر آرا

کنونش گرچه رمز آموز دانای دبیرستان

زمین خندان که بینم فر، ز اورنگش در این بهمن

فلک نازان که یازم سر، ز دیهمش در این نیشان

حاکمیت چنین تفکراتی در کلام منظوم باعث شد تا اندک

اندک صاحبان اندیشه با جسارتی خاص طالب نوعی دگرگونی

باشند و در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت کسانی چون، میرزا

آقاخان کرمانی، زین العابدین مراغه‌ای و ... در نوشته‌های

خویش به این که شعر و نثر فارسی آلت تفریح و تفریح معدودی

گردیده، معترض شدند و معتقد بودند که: «...

شعرا) آن چه مبالغه و اغراق گفته‌اند،

نتیجه‌ی آن مرکوز ساختن دروغ در

طبایع ساده‌ی مردم بوده است و آن چه

مدح و مدهانه کرده‌اند، نتیجه‌ی آن

تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و

سفاهت شده است...». این سخن

چکیده‌ی آرای این گروه بود تا این که

انقلاب مشروطیت به پیروزی رسید.

نکته‌ی ظریفی که در این مقطع زمانی

برجسته می‌نماید، آن است که شعرا

و نویسندگان درمی‌یافتند که

الزاماً باید وارد میدان شد.

به بیان دیگر، برای

خویش نوعی رسالت

میهنی - اجتماعی قائل

شدند و خود را زبان

گویای مردم و مبارزان

در شمار آوردند. این

جاست که حداقل برای

دومین بار در تاریخ

ادبیات ایران، شعر و نثر

در دهه‌های آغازین سده‌ی سیزدهم، جامعه‌ی ایران

شاهد یک خیزش بنیادی فرهنگی، اجتماعی بود. این رویکرد

خاص که سرانجام به مجرای انقلاب عظیم مشروطیت منتهی

شد، در همه‌ی شئون زندگی فردی و اجتماعی و حیات ادبی

این دیار افسانه‌ای اثرگذار گردید و نمود آن بیشتر در جنبه‌ی

ادبی بود که به تعبیر ایرج میرزا «انقلاب ادبی» لقب گرفت.

نخستین کارکرد چنین انقلابی مبارزه با ادب تکراری و تقلیدی

اعصار پیشین بود که بوی کهنگی الفاظ و تعبیرات و مضامین

آن مشام جان اهل ادب را می‌آزرد. در این جا بود که طبقه‌ی

روشن فکری پایه‌ی عرصه‌ی حیات ادبی گذارد که ضرورت این

تغییر را آگاهانه درک می‌کرد. این طبقه در امتداد سبک

«بازگشت ادبی» چند صباحی موجب تغییراتی در

لفظ و معنی گردید ولی بعدها باز شاعران

گرفتار همان تنگنای خاص قدما شدند و

از نو بازار همان مدح‌های تهی از محتوا

رواج یافت و حتی به ابتذال هم کشیده

شد؛ به گونه‌ای که اگر مثلاً در سبک

ترکستانی (خراسانی) شاعران کا و علوم انسانی

توانمندی چون، منوچهری، فرخی،

عنصری و خاقانی و ... مدح را مثال جملع علوم انسانی

حداقل درباره‌ی سلاطین

قدرتمند به کار می‌گرفتند،

در دهه‌های نزدیک به

انقلاب مشروطه

متأسفانه همان زبان‌های

فخیم در مدح افراد

بی‌اهمیت و ناچیز گرفته

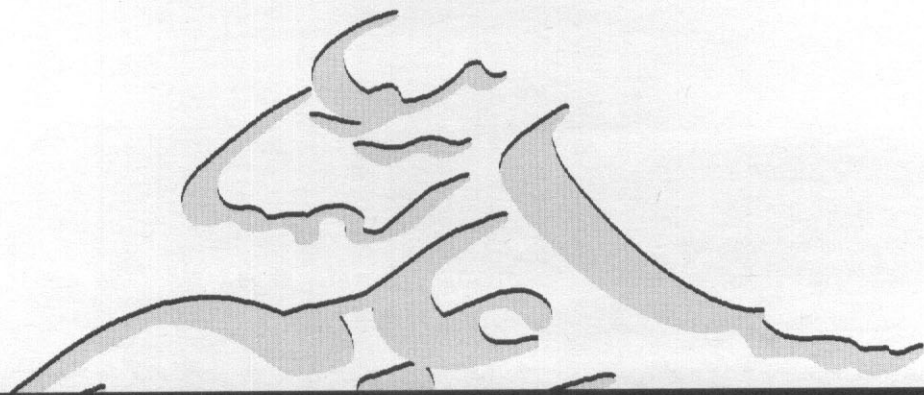
می‌شد. چنان که

فتحعلی خان صبا در مدح

فرزند خردسالش

«حسنعلی میرزا»

می‌سراید:



در عمل از قلمرو محصور در بارها خارج شد و این خود نقطه‌ی عطفی در تاریخ ادبیات پر اُفت و خیز ما محسوب می‌گردد. مذمت مدح و ثنای درباریان به عنوان نقطه‌ی روشن و برجسته به وفور در دیوان شعرای این عهد دیده می‌شود. شاعری سنت‌گرا چون ادیب الممالک فراهانی در قصیده‌ای ندا بر می‌دارد:

تا کی ای شاعر سخن پرداز
می‌کنی وصف دلبران طراز
دَم ممدوح که کنی ز غرض
مدح مذموم که کنی از آرز
می‌زنی لاف گاهی از عرفان
وز حقیقت سخن کنی و مجازاً

در این مسیر مردانی پر شور و آگاه چون: علی اکبر دهخدا، ملک الشعرای بهار، سید اشرف‌الدین حسینی، عارف قزوینی، میرزاده‌ی عشقی و تیما یوشیح ظهور می‌کنند و متهورانه شلاق کلمات درمی‌را بگرده‌ی استبداد فرو می‌آرند و لذا مقبولیت خاصی می‌یابند.

«پروین اعتصامی» شاعر نامبرداری است که در این فاصله، طبع روانش شکوفای می‌گردد. پیش از پرداختن به سبک شعر و مضامین رایج در دیوان پروین، اشاره به یک نکته ضرورت دارد و آن این که همه‌ی گویندگان و نویسندگان بر این اعتقاد بوده‌اند که الزاماً باید قالب و دید هنری در ادبیات عوض شود اما مسلماً همه‌ی آن‌ها در نوع این دگرگونی متفق القول نبوده‌اند. چنان که مثلاً ایرج میرزا، سادگی مضامین و احیاناً کاربرد کلمات خارجی را نموداری از نوگرایی محسوب می‌کرد و تیما ضمن درک واقفیت‌های موجود راه کسانی چون شمس کسمایی، سید جعفر خامنه‌ای و... را تکامل بخشید و «شعر نو» را عرضه کرد و دهخدا و نسیم شمال با به‌کارگیری زبان عوام و لغات محاوره‌ای به غنای ادبیات کمک مؤثری کردند. در این میان دو استثنا وجود دارد: یکی ملک الشعرای بهار است که به تعبیر دقیق دکتر شفیع کدکنی: «... یک استثناست و معیار سنجش او بافت تاریخی یک نسل و یک قرن نیست و باید او را در زنجیره‌ی تاریخ هزار و

دویست سالانه‌ی شعر فارسی ... مقایسه کرد.»^۵ و دیگری پروین اعتصامی که گرچه به تعبیری از شعرای حاشیه‌ی نهضت مشروطیت محسوب است اما به اعتقاد من کار او را باید نوعی نوگرایی تعبیر کرد.

کار سترگ پروین این بود که اصالت و اندیشه را در قالب‌های پیشین نظم فارسی ریخت و ترکیب خوشایندی فراهم ساخت که بی‌شک تا سالیان سال، روان صاحب‌دلان رامی‌نوازد و دهانشان را به تحسین می‌گشاید. در سطور پیش، از پروین به عنوان یکی از شعرای حاشیه‌ی مشروطیت نام بردیم. این نظر از آن جانشینی می‌شود که وی به واسطه‌ی طبع زنانه و هم به جهت تربیت خاص خانوادگی به طور مستقیم در جریان انقلاب و بعد از آن نقش تعیین‌کننده‌ای نداشته است اما با تأمل در بعضی اشعار او، می‌توان به اشارت‌های صریحی درباره‌ی اوضاع زمانه دست یافت.

پروین از نادر گویندگانی است که به خوبی از عهده‌ی هماهنگی لفظ و معنی برآمده است. نوگرایی او در این است که همان تعبیر سخن سرایان پیشین را با نیازهای زمانه انطباق می‌دهد و عجیب نیست اگر می‌بینیم در سال ۱۳۰۸، «اشک یتیم» او در «منتخبات آثار» محمد ضیاء هشترودی به عنوان یکی از نمونه‌های موفق معاصر ارائه می‌گردد. اتفاقاً قطعه‌ی موردنظر به اقتضای یکی از قطعات انوری سروده شده و تفاوت سبک آن دو در این است که زبان پروین، زبانی صیقل خورده و عاری از لغات و ترکیبات مهجور است که مفهومی عظیم از کلمات را در اندک گنجانده است و به گونه‌ای جدی اشارتی بر اوضاع و احوال زمانه دارد. به گواهی اسناد و مدارک موجود، دوران بلوغ فکری پروین، دوران سخت کشاکش قدرتمندان با ارباب قلم بود. در همان دوران، چهره‌های اصیلی چون ملک الشعرای بهار ایام پرشمی از عمرشان را در سیاه‌چال‌ها گذرانیدند. هم چنین قتل ناجوان مردانه‌ی عشقی و دهان دوخته شده‌ی «فرخی یزدی» نمودار این کشمکش نابرابر است. در این میان، پروین که در خانواده‌ای بالیده بود که اولاً نشستگاه بزرگان و اکابر نظم و نثر آن روزگار بود که با پدر ادیب و نامبردارش الفتی دیرینه داشتند و در ثانی پداری

چون اعتصام الملک که جزء اولین مترجمان رسمی و صاحب قلم به شمار می‌رفت و به تعبیر علامه دهخدا: «... از علوم حدیثه بهره‌های وافیه برداشت. در زبان ترکی اسلامبولی دبیری شیرین سخن، در فرانسه مترجمی توانا و در لسان عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان به شمار می‌آمد...»^۶.

بزرگ‌ترین تکیه‌گاه فکری و روحی پروین بود. پروین: قالب‌های کلاسیک شعر (به ترتیب: قصیده، قطعه، مثنوی، مسمط و سپس غزل) را که مختص شاعران صاحب‌سبک است، برای بیان اندیشه‌های ناب خود به کار می‌گیرد؛ با این تفاوت که مثلاً در ادوار پیشین قصیده و مسمط و قطعه را عمدتاً در استخدام ستایش از گردن‌کشان و زورمداران می‌آوردند، اما پروین آن‌ها را به محیطی برای بیان سخنان از جان برخاسته و از سرچشمه‌ی خرد و عقل سیراب‌گشته‌ی خود تبدیل می‌کند و به واسطه‌ی همین تجربه‌ی نامکرر به اوج محبوبیت می‌رسد. او هر چند در متن انقلاب نقشی ندارد و بعد از آن هم مجال وارد شدن به دنیای پرافت‌سیاست را نمی‌یابد اما هم‌گام با نسل انقلاب از مهم‌ترین وقایع مملکت به راحتی آگاه می‌شود. انعکاس درد دهقانان و بی‌سرپرستان - به عنوان نقاط روشن و حائز اهمیت شعر پروین - از همین موضوع سرچشمه می‌گیرد. مسلماً روحیه‌ی مستعد و حساس او قادر به درک کاستی‌های اجتماعی آن روزگاران بوده است.

پروین در لفظه‌ی ترکیبات و اصطلاحات و نام‌های کوچک و بازاری با ظرافتی شگفت‌انگیز، دهقانان و بی‌سرپرستان و رنجبران را به احقاق حق خود فرامی‌خواند. برانگیختگی او یک برانگیختگی و شورش کور و عوامانه نیست و لذا به همین طبقه هم آگاهانه توصیه می‌کند که:

دیو آرزو و خودپرستی را بگیر و حبس کن
تا شود چهر حقیقت بی‌حجاب ای رنجبر

با چنین درک آگاهانه‌ای که وی «در دری» را هیچ‌گاه به استخدام عواطف آنی و احساسات شخصی خویش در نمی‌آورد و از این حیث، دیدگاه او بسیار متفاوت است با زنان و مردان شاعری که قریحه‌ی خداداد خویش را - با پست کردن لفظ و معنی - به مسلخ غرایز حیوانی می‌کشاند یا به انعکاس احوالات آنی و زودگذر خود می‌پردازند.

در این باره، پروین خود این‌گونه تعبیر می‌کند:

چیزها دیده و نخواستهم
دل من هم دل است، آهن نیست
چرخ هر سنگ داشت بر من زد
دیگرش سنگ در فلاخن نیست
و این همان رسالت شاعر است که درد او در غرایز و تمنیات پست نیست و در جایی گوید:

مرا دل سردی ایام بگداخت
همان ناسازگاری کار من ساخت

که شاید مرادش از «دل سردی ایام» مشاهده‌ی احوال دردمندان جامعه بوده که شرح حالشان در جای جای آینه‌ی شفاف شعر پروین قابل مطالعه است.

او هیچ‌گاه از عواطف خود سخن نمی‌گوید و بر این اعتقاد راسخ است که:

هوای نفس چو دیوی است تیره‌دل، پروین
بتر دیو پرستی است، خود پرستیدن
و بر این باور است که:

من و تو از پی کشف حقیقت آمده‌ایم
از این مسابقه، مقصود کامرانی نیست

و نکته‌ی ظریف‌تر در شعر پروین که با اصول روان‌کاوی منطبق است آن که انسان فطرتاً مایل است از چیزهای منفور عالم به زشتی و بی‌قداری یاد کند و در نوشته‌ها یا صحبت‌هایش به گونه‌ای تنفر و اشمئزاز خود را منعکس سازد. لذا صفاتی چون، بی‌عدالتی، زور، تبعیض، فقر و ناداری که بیشترین بسامد معنایی را در ۶۵۰۶ بیت دیوان پروین به خود اختصاص می‌دهند، همه و همه نمودار گریز روح بی‌آلایش پروین از این گونه صفات است که در جای جای دیوانش به چشم می‌خورد و به حقیقت درخشندگی این کلام جاودانه‌ی علامه قزوینی درباره‌ی پروین با توجه به این نکات بیش‌تر هویدا می‌گردد که می‌فرمود:

«... و هر چه پیش‌تر می‌رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب، یک چنین «ملکه النساء الشواعر» در مرکز ایران ظهور کرده...»^۷

نکته‌ی دیگر درباره‌ی سبک پروین آن است که وی را از مقلدان جدی و موفق ناصر خسرو می‌شمارند. آن چه باعث این قضاوت گردیده، نخست غلبه‌ی قالب قصیده و قطعه بر

دیوان پروین و بعد کاربرد بسیاری از اوزان نامطبوع و مخصوصی است که تنها در دیوان ناصر خسرو کاربرد دارند و لذا هیمنه‌ی کلام عبوس آن «خرد گرای به میگان دره زندانی» را فریاد می‌آورد، اما تفاوتی میان سبک این دو شاعر خردگرا به چشم می‌خورد و آن این است که شعر پروین از آبخشور زلال عرفان اسلامی حداکثر بهره برداری را می‌کند و آن لطافت روح نوازی که موجب رمیدگی دل‌ها نمی‌گردد و لطف خاصی که چاشنی کلام اوست، وام‌دار عارف غزله سنایی و سپس مولانا و عطار است. پس این گونه است که سنایی وار می‌سراید:

اگر روی طلب زآینه‌ی معنی نگرانی
فساد از دل فروشویی، غبار از دل برافشانی
مترس از جان فشانی، گر طریق عشق می‌جویی
چو اسماعیل باید سر نهادن روز قربانی
و صادقانه خطاب به ره‌گم کردگان فریاد برمی‌دارد که:
تورا پاک آفرید ایزد، ز خود شرمتم نمی‌آید
که روزی پاک بودستی، کنون آلوده دامانی
مخوان جز درس عرفان، تا که از رفتار و گفتارت
بداند دیو، کز شاگردهای این بستانی

و پیداست که صاحب چنین بینشی، همواره فرا جنسیتی می‌اندیشد و از نظرگاه او نه مرد را به واسطه‌ی توانمندی بدنی امتیازی است و نه زن را به واسطه‌ی غلبه‌ی احساسات و ضعف قوای بدنی سستی و پستی. او با اعتقادی استوار می‌سراید:

وظیفه‌ی زن و مرد، ای حکیم دانی چیست؟
یکی است کشتی و آن دیگری است کشتی بان

پروین از تجدد که ما آن را دگرگونی تام و تمام قالب و سپس مضامین شعر می‌دانیم، به دور است و حتی آن جا که قطعاتی نظیر «مومیایی» را بر اثر شهرت «افسانه»ی نیما و بعدها میرزاده‌ی عشقی می‌سراید، باز به سیاق ذهن سازنده و خلاق و نوآور خود، هیچ‌گاه قصد لفاظی یا همراه شدن با قافله‌ی نوگرا و متجدد را ندارد. در این گونه اشعار نوگرایانه نیز، او فضای شعر را عرصه‌ای برای بیان تفکرات اساسی خود می‌داند و اهتمام عمر و عبرت‌اندوزی از حیات گذشتگان را فریاد غافلان می‌آورد.

در کلام پروین نه فخامت کلام خاقانی به چشم می‌خورد و نه استعارات بدیع نظامی اما آثار او از حیث معنای مترتب بر کلمات، بی‌شک در ردیف شاهکارهای ادب فارسی است و

ستایش‌هایی هم که از قلم استادان سکف و معاصر در حق او تراویده، ناشی از همین معنی است.

نهایت خط سیر زندگی و فرجام کار «پروین» را باید در قطعه‌ی زیبای «سفر اشک» او جست‌وجو کرد.

اشک طرف دیده را گردید و رفت

اوفتاد آهسته و غلتید و رفت

بر سپهر تیره‌ی هستی دمی

چون ستاره، روشنی بخشید و رفت

رمزهای زندگانی را نوشت

دفتر و طومار خود پیچید و رفت

تلخی و شیرینی هستی چشید

از حوادث با خبر گردید و رفت

قاصد معشوق بود از کوی عشق

چهره‌ی عشاق را بوسید و رفت^۸

و بدین سان رفت و رفت تا به قول دکتر خانلری:

سوی بالا شد و بالاتر شد

راست با مهر فلک هم سر شد

و تا موجودیت زبان شیوای دری، در افق اعلا

درخشندگی به سر خواهد برد و تا باد چنین باد!

یادداشت‌ها:

۱- زین العابدین مؤتمن، تحول شعر فارسی، مؤسسه‌ی مطبوعاتی افشاری، ص ۳۸

۲- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، مقدمه، ص ۱۷۵

۳- نخستین بار در مقاطعی از حکومت صفویه و نقطه‌ی عطف آن از روزگار شاه طهماسب اول - دومین پادشاه مقتدر صفوی - که به قول صاحب «عالم‌آرای عباسی» به محشتم کاشانی پیام فرستاد: بهتر است میرزا در مدح حضرات ائمه شعر بسراید و ... بدین ترتیب شعر مذهبی وارد زندگی مردم گردید.

۴- دیوان ادیب الممالک فراهانی، به اهتمام مرحوم وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۳

۵- مجموعه اشعار استاد فروزانفر، مقدمه دکتر محمد رضا شفعی کدکنی، انتشارات طهوری، چاپ اوک، ۱۳۶۸، ص ۹

۶- تاریخچه‌ی زندگانی پدر شاعر، علامه دهخدا، یادنامه‌ی پروین، ص ۱۶۴

۷- همان مأخذ، ص ۳۲۸

۸- آخرین بیت مثنوی معروف «عقاب».